



دوشنبه ۱۰ آذر ۱۴۰۴
وطن امروز | شماره ۴۲۴۶

فرهنگ و هنر

به عبارت دیگران

میرزای شیرازی:

مدرس مرا به تعجب می افکند!

میرزای شیرازی که در عصر خود از فقه‌های بزرگ و مجتهدین درجه اول شیععه و مورد قبول مردم بوده و همان شخصیتی است که یک فتوای او نهضت علیه رژیم و تباکو را در عصر ناصرالدین شاه به وجود آورده است و مدرس از محضرش مستفیدش گشته، درباره مدرس چنین فتوا و درجه اجتهاد داده است:

«این سید اولاد رسول الله پاکدامنی اجدادش را داراست و در هوش و فراست گاهی من را به تعجب می افکند. در مدتی بسیار کوتاه از تمام همدرس هایش در گذشته و در منطق، فقه و اصول سرآمد همه یارانش می باشد و قوه قضایاوت او در حد کمال و نهایت درستکاری و تقواست.»

حسین مکی

مدرس: قهرمان آزادی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب - جلد اول، صفحه ۴۸

۲ رکعت عشق

چون [حسین بن منصور حلاج را] به زیر طاقش بردند، به باب‌الطاق، پای بر نردبان نهاد.

گفتند: «حال چیست؟»

گفت: «مراج مردان، سر دار است...»

پس دستش جدا کردند، خنده‌ای برد.

گفتند: خنده چیست؟

گفت: «دست از آرمی بسته جدا کردن، آسان است؛ مرد آن است که دست صفات - که کلاه همت از تارک عرش درمی کشد - قطع کند.»

پس پاهایش برپندند.

تبسمی کرد و گفت: «بدین پای، سفر خاک می کردم؛ قدمی دیگر دارم که هم‌اکنون سفر هر دو عالم کند؛ اگر توانید آن قدم بپزید.»

پس ۲ دست بریده خون‌آلود بر روی درمالید و روی و ساعد را خون‌آلود کرد.

گفتند: «چرا کردی؟»

گفت: «خون بسیار از من رفت. دلم که رویم زرد شده باشد. شما پندارید که زردی من از ترس است. خون در روی مالیدم تا در چشم شما، سرخ‌روی باشم که گلگونه مردان، خون ایشان است.»

گفتند: «اگر روی را به خون سرخ کردی، ساعد

را باری چرا آلودی؟»

گفت: «وضو می سازم.»

گفتند: «چه وضو؟»

گفت: «رکعتان فی العشق، لا یصعُ وضوئُهما الا بالدم.» (در عشق ۲ رکعت است که وضوی آن درست

نیاید الا به خون).

فریدالدین عطار نیشابوری تذکرةالاولیا

محمداستعلامی

انتشارات زوار - صفحات ۵۹۲ و ۵۹۳

نماینده‌ای که تا آخرین روز از مجلس حقوق نگرفت

ایمن را خیلی‌ها هنوز فراموش نکرده‌اند که «فضل‌الله» تا آخرین روزی که نماینده مجلس بود، یک قرن از آنجا حقوق نگرفت، همیشه سرش بالا بود

وقتی می گفت: «من نمود زندگی خودم و خونواده‌م رو از نون منبر دارم.»

حتی در وصیتنامه‌اش نوشت: «من از بیت‌المال و سهم امامی که می‌گرفتم، فقط در مواقعی که ممنوع‌العنبر بودم، استفاده می‌کردم.»

معصومه شیبانی شهید فضل‌الله محلاتی به روایت مهسر شهید

نیمه پنهان ماه، جلد ۲۱ انتشارات روایت فتح - صفحه ۷۰

بلای جنس بنجل «اعتدال»

بر سر هاشمی‌رفسنجانی

درست برعکس اعیان‌الله نوری! اکبر هاشمی‌رفسنجانی... در اوج اطمینان خویش از یک

پیروزی تضمین‌شده از سوی حکومت، دریافت که این‌بار این مردم هستند که باید شکست یا پیروزی را رقم بزنند. هاشمی‌رفسنجانی عملاً یک فرصت

استثنایی برای تعویض پست سیاسی خود را از دست داد. او که همواره آموخته‌های خویش در جایگزینی مناسب اُمناص؛[۱] در پناهگاه‌های سیاسی را با

مهارت به کار می برد، این بار دچار خطا شد.

هاشمی‌رفسنجانی که در عهد اول انقلابیگری (دهه اول) از محافظه‌کاری اجتناب می کرد و در

روزگار خوش محافظه‌کاری (دهه دوم) بر چپ‌گرایی طعنه می‌زد، در عصر اصلاح‌طلبی، محافظه‌کاری

تمام‌عیار شد که بی‌توجه به اراده ساخت اجتماعی می‌کوشید تمنای محال ساخت سیاسی برای

صیانت از سنت‌های محافظه‌کارانه را برآورده کند و بدین ترتیب هوشمندترین فروشنده بدل کالای

پررونق روزگار که در عهد چپ‌نمایی، کالای انقلاب و در عصر راست‌گرایی، متاع توسعه را رنگ و لعاب زده

می‌فروخت، فروشنده جنس بنجلی به نام «اعتدال» شد که حتی آن درصد رأی‌دهنده سنتی نیز به این

استاد بازار سیاست نیز مشتری آن نشدند...

حتی اگر نماینده سسی‌ام تهران به پیمای در خردادماه ۷۹ مرد اول مجلس شود، او مرد آخر

پارلمانی است که مردم به آن رأی داده‌اند.

محمدفوجانی عصر آزادگان

۲۶ اسفند ۱۳۷۸

صفحه ۱۲

حضرت امام صادق (ع):

کسی که دوست دارد بداند نمازش قبول شده یا نه باید ببیند آیا نمازش او را از زشتی‌ها و ناپاکی‌ها دور کرده است یا خیر. به همان اندازه که دور کرده، قبول شده است.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۳۷۹۲
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
پیام‌رسان: vatanemrooz@ پست عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

دانش اقباشاوی، کارگردان فیلم «زایاتا» در گفت‌وگو با «وطن امروز»:

رفتیم سراغ پابره‌نه‌ها



به سربامیه است و یکی از دغدغه‌های اصلی فیلمسازان این شده که چطور پول جور کنیم تا فیلم‌شان را بسازند. مضافاً اینکه شخصیت اصلی فیلم ما فقط علاف پول فیلمسازی‌اش نبود. او مشکل دندان‌درد داشت، پول پیش خانه نداشت، به هزار گرفتاری دیگر دچار بود و کلاً لنگ پول مانده بود و حتی می‌خواست به لبنان برود تا آنجا کار کند. کلاً یک رویایی در حال سر کوب شدن است. آنها از شهرستان به تهران آمده‌اند تا به جایی برسند یعنی در اینجا مهاجرت اما حالا می‌بینند تلاش‌شان نتیجه‌ای نداده و از این مهاجرت هم کم و بیش پشیمان شده‌اند. او یک جوان است که در نظام بی‌رحم سرمایه‌داری بزرگ، به هر جای جهان که برود گرفتار است. در اول فیلم حتی به فکر خودکشی می‌افتد. یعنی فیلم با خودکشی او شروع می‌شد.

■ در خارج از کشور به به جشنواره‌ها رفتید، برخورد مخاطبان با فیلم‌تان چطور بود؟
استقبال خارجی خیلی خوبی شد. افراد زیادی خصوصاً در ارکان‌های دوم و سوم فیلم حضور پیدا کردند، چون برای‌شان سرگرم‌کننده بود و با آن ارتباط برقرار می‌کردند. با اینکه مثلاً در جمهوری چک با زیرنویس چکی و انگلیسی فیلم پخش می‌شد در خیلی جاها

به اتفاقات داخل آن واکنش نشان می‌دادند و می‌خندیدند. در استرالیا، داکا و یا سوئد هم فیلم را با زیرنویس دیدند اما از آن استقبال شد. من برایم این واکنش‌ها جالب بود، چون می‌دیدم جایی که باید بخندند، می‌خندیدند و جایی که باید بترسند، می‌ترسیدند و خیلی از جاها دست می‌زدند. آنها می‌گفتند ما از سینمای ایران انتظار فیلم‌های فان نداشتیم. به نظرشان فیلم‌های سینمای ایران خیلی غمگین و اندوهگین و با ریتم کند و شاعرانه بود. دیدن این حس و حال و لحن شاد و اصطلاحاً شنگول تصورات‌شان را نسبت به آنچه از سینمای ایران می‌شناختند، یعنی مثلاً

استقبال خارجی خیلی خوبی شد. افراد زیادی خصوصاً در ارکان‌های دوم و سوم فیلم حضور پیدا کردند، چون برای‌شان سرگرم‌کننده بود و با آن ارتباط برقرار می‌کردند. با اینکه مثلاً در جمهوری چک با زیرنویس چکی و انگلیسی فیلم پخش می‌شد در خیلی جاها به اتفاقات داخل آن واکنش نشان می‌دادند و می‌خندیدند. در استرالیا، داکا و یا سوئد هم فیلم را با زیرنویس دیدند اما از آن استقبال شد. من برایم این واکنش‌ها جالب بود، چون می‌دیدم جایی که باید بخندند، می‌خندیدند و جایی که باید بترسند، می‌ترسیدند و خیلی از جاها دست می‌زدند. آنها می‌گفتند ما از سینمای ایران انتظار فیلم‌های فان نداشتیم. به نظرشان فیلم‌های سینمای ایران خیلی غمگین و اندوهگین و با ریتم کند و شاعرانه بود. دیدن این حس و حال و لحن شاد و اصطلاحاً شنگول تصورات‌شان را نسبت به آنچه از سینمای ایران می‌شناختند، یعنی مثلاً

استقبال خارجی خیلی خوبی شد. افراد زیادی خصوصاً در ارکان‌های دوم و سوم فیلم حضور پیدا کردند، چون برای‌شان سرگرم‌کننده بود و با آن ارتباط برقرار می‌کردند. با اینکه مثلاً در جمهوری چک با زیرنویس چکی و انگلیسی فیلم پخش می‌شد در خیلی جاها به اتفاقات داخل آن واکنش نشان می‌دادند و می‌خندیدند. در استرالیا، داکا و یا سوئد هم فیلم را با زیرنویس دیدند اما از آن استقبال شد. من برایم این واکنش‌ها جالب بود، چون می‌دیدم جایی که باید بخندند، می‌خندیدند و جایی که باید بترسند، می‌ترسیدند و خیلی از جاها دست می‌زدند. آنها می‌گفتند ما از سینمای ایران انتظار فیلم‌های فان نداشتیم. به نظرشان فیلم‌های سینمای ایران خیلی غمگین و اندوهگین و با ریتم کند و شاعرانه بود. دیدن این حس و حال و لحن شاد و اصطلاحاً شنگول تصورات‌شان را نسبت به آنچه از سینمای ایران می‌شناختند، یعنی مثلاً



نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۹۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۳ نمابر: ۶۶۴۱۳۷۹۲
پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
پیام‌رسان: vatanemrooz@ پست عامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سید عابدین نورالدینی

یک مانیفست دارد به نام سینمای سوم یا زیبایی‌شناسی پابره‌نگان. او توصیه‌اش به فیلمسازان آمریکای لاتین و فیلمسازان خاورمیانه‌ای که بین ۲ سینمای اول که سینمای هالیوودی برای بورژواها، سلطنتی‌ها و اینهاست و سینمای دوم برای خرده‌بورژوا و روشنفکرهاست و در اروپا بیشتر مورد توجه بوده و اگر دقت کنیم بیشتر جشنواره‌های هنری کم‌جان و کم‌خون و غیرمعترض اروپایی هستند، این است که یک نوع سوم سینما پیدا کنیم. سینمای سوم معترض است که مساله اجتماعی را صریح می‌گوید. زیبایی‌شناسی‌اش مثل کوچه و بازار است و گلوبل روشا آن موقع در برزیل این را گفت که یک دوره‌ای در سینمای آرژانتین، مکزیک، کوبا و باقی آمریکا لاتین می‌شد نمونه‌هایش را دید. من خیلی به این نگاه گلوبل روشا علاقه‌مند بودم؛ چیزی که به قول شما نه سینمای تجارتی است و نه سینمای سوسولی، بلکه یک سینمای مردمی و گرم و جدی است.

■ باز هم به این سبک فیلم خواهید ساخت؟
بستگی به بازار دارد. من این فیلم را ساختم تا نشان دهم با ۶۵۰ میلیون تومان هم می‌توانم فیلم بسازم و با چند ده میلیارد هم می‌توانم اسفند را بسازم. می‌خواستم ثابت کنم اینطور نیست که ما فیلمسازی بلد نیستیم. اگر چند ده میلیارد جور نشود که اسفند بسازیم، با موبایل می‌سازیم. مثل فلسطینی‌ها که اگر اسلحه و موشک را از آنها بگیري با سنگ از خودشان دفاع می‌کنند، از ما هم اگر اسلحه و موشک را بگیرند با موبایل فیلم می‌سازیم.

■ به فکر این هم بودید که داخل ایران چه نوع استقبالی از کار شما می‌شد؟
خود شما غیر از آقایان جیرانی و عیاری که فیلم را در نمایش خصوصی برای‌شان نمایش دادیم، جزو نخستین ایرانی‌هایی هستی که فیلم زایاتا را دیدند. اجازه بده این بار من از تو سوال ببرسم. می‌خواهم ببینم نظرت چه بود؟ واقعاً بی‌تعارف، سرگرم‌ت کرد؟ درگیرت کرد؟ به عنوان یک فیلم آن را پذیرفتی؟

■ حقیقتش را بخواهید من به داخل سالن رفتن که یک فیلم خارجی را ببینم اما ظاهراً سالن را اشتباه انتخاب کرده بودم. چند لحظه نشستیم تا ببینم سراغ چه فیلمی آمده‌ام. در ضمن فکر می‌کردم اگر بلافاصله بلند شوم نظم سالن به هم می‌خورد. من نه اسم کارگردان را دیدم و نه ابتدائاً می‌فهمیدم ماجرا چیست. اول کار فکر کردم با یک ادا اطوار روشنفکری تجری که این روزها زیاد می‌بینیم و مثلاً یک کار اصطلاحاً انجمنی طرف هستم. کمی که جلو رفتم، احساس کردم کارگردان این فیلم احتمالاً قبل از این کار کرده باشد و غیر حرفه‌ای نیست، بنابراین نترفتم و نشستیم نگاه کردم. از یک جایی به بعد دیگر فهمیدم که با یک کار فکر شده و جالب طرف شده‌ام و با آن صلح کردم و نشستیم تا لذت ببرم.

تمام تلاش من هم همین بود. ما می‌خواستیم تهاجل‌العارف کنیم. می‌خواستیم یک فیلم ماکسیمتری بسازیم. یعنی به‌شدت ادای این را در بیاوریم که آماتور هستیم اما کار در واقع فکر شده بود. این خیلی سخت محقق می‌شد. ما ۴۵ روز تمرین کردیم تا فیلمی بسازیم که بگوییم آماتور هستیم و به قول تو سینمای جوانی هستیم و کار شبیه فاند فوتیج‌ها دربیاید (Found footage) و ویدئوی پیدا شده، یک ژانر فیلم است که در آن تمام یا بخشی از اتفاقات داستان از طریق ویدئوهای که توسط شخصیت‌های داستان ضبط‌شده یا در حال ضبط است، روایت می‌شود. از نمونه‌های دیگر این نوع فیلمسازی می‌شود به جادوگر بلر اشاره کرد یا این وجود اثر ارسن ولز.

■ یک نکته جالب دیگر که به ذهن من رسید کلیشه‌شکنی‌های شما در این فیلم بود. به نظر کار ساده‌ای می‌رسد اما در واقع سخت است که کسی درباره خود سینما فیلم بسازد و وارد فضای روشنفکری شود اما در دام کلیشه‌های همیشگی نیفتد. مثلاً در صحنه‌ای از فیلم دختر و پسر داستان به یک ساندویچی می‌روند که در آن تابلوی عکس حاج قاسم سلیمانی نصب است. انگار فیلم به هیچ کدام از احتیاط‌های روشنفکری وقعی نگذاشته باشد. جالب است که با این وجود توانستید حتی نظر مخاطب خارجی را جلب کنید.

بله! حتی آن ساندویچی هم «ساندویچی حلال» است البته خارجی‌ها خیلی از آن نکات اضمامی ایرانی را از این فیلم متوجه نمی‌شوند اما کلبیتی که ما نشان دادیم چنین چیزی بود. فیلم با صحنه‌ای که پسرک داستان می‌خواهد خودکشی کند شروع شد و در پایان او می‌گوید «یک یا الله». یعنی از خدا می‌خواهد که معجزه‌ای بفرستد و در پجه‌ای بگشاید. این هم آن چیزی بود که ما می‌خواستیم بگوییم.